

لحظه‌های شیرین و فراموش‌ناشدنی

سردار حسنی سعدی شیرین‌ترین خاطره‌اش با سردار را لحظه‌های با هم بودنشان می‌داند و می‌گوید: «به یاد دارم تیرماه سال ۹۸ چند ماهی قبل از شهادتش همدیگر را دیدیم ایشان مرا بغل کرد و بوسید با هم شوخی کردیم با خنده موضوعی را مطرح کرد کلی خندیدیم آن روز خنده‌هایش هم فرق می‌کرد و آن دیدار ماندگارترین دیدارمان بود که کلیش هم در فضای مجازی پخش شد. حضور سردار سلیمانی در مراسم عروسی‌ام و فرش ماشینی‌ای که هدیه آورده بود هم از دیگر خاطرات شیرین و ماندگارم است.»



تلخ‌ترین خاطره

دوست قدیمی سردار سلیمانی تلخ‌ترین خاطره زندگی‌اش را شنیدن خبر شهادت حاج قاسم می‌داند و می‌گوید: «یادم هست آن روز پسرم نماز صبح آمد و گفت بابا حاج قاسم شهید شد. باور نکردم قرآن را برداشتم و باز کردم، صفحه ۲۵۳ آیه ۲۹ سوره رعد آمد که معنایش می‌شد: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خوشا به حالشان جایگاه خوبی دارند.» این آیه را که دیدم مطمئن شدم حاج قاسم شهید شده است. سراغ حافظ رفته و آن را باز کردم، غزلی آمد که معنایش می‌شد: خورشید خال خال روی گونه شما را دید، آرزو کرد کاش من خال روی گونه شما بودم. حاج قاسم یک خال روی گونه‌اش داشت. این‌ها را دیدم باورم شد که حاج قاسم دیگر پیش ما نیست.»

دشمن آن را شکست عطر اخلاقیات، سبک زندگی، صداقت، پاکی، تواضع، خلوص و مهربانی و... حاج قاسم در دنیا پراکنده شد. حاج قاسم را همه می‌شناختند حتی کودک سه ساله هم با دیدن تصویر حاج قاسم آن را نشان می‌دهد و نام حاج قاسم را بر زبان می‌آورد. استاندار سوریه وقتی بر مزار حاج قاسم حاضر شد گفت من فرزندانم، استانداری‌ام، شرف و همه چیزم را مدیون حاج قاسم هستم. حاج قاسم با خونس حقانیت و برتری اسلام را به دنیا ثابت کرد. به نظرم شهادت حاج قاسم، هزاران حاج قاسم را آماده کرد. برای تفکر انقلابی حاج قاسم را حتی اگر هزاران میلیارد تومان هزینه می‌کردیم نمی‌توانستیم معرفی کنیم اما شهادتش این را نشان داد. شهادت حاج قاسم نه تنها مظلومیت و حقانیت ایشان را نشان داد بلکه خیانت دشمن را فریاد زد.

ناهار و صبحانه را با بقیه می‌خورد. ۵۸ میلیون تومان حق پرستاری چندین ماه جانبازی‌شان در حساب بانکی‌اش بود یک ریال نگرفت، می‌گفت این حق من نیست، کارت و رمزش را به من داد و گفت در بنیاد شهید صرف خانواده ایثارگران کنید. تا سال ۷۶ فقط در مسائل خاص و ماموریت‌های مهم از ماشین پیکان استفاده نمی‌کرد، بقیه ایام با پیکانی که اغلب خاکی بود رفت و آمد می‌کرد. افتاده بود و تواضع داشت، مهمان نواز بود و به صله رحم اهمیت می‌داد. برای رفقاییش از جان مایه می‌گذاشت. وقت مرخصی‌شان را صرف صله‌ارحام و دیدار با خویشان و پدر و مادرش و مطالعه می‌کرد. به خانواده شهید سر می‌زد و دقیقه‌هایش را مدیریت می‌کرد. به یاد دارم یک روز ۶ دقیقه تا اذان مغرب مانده بود که نزدش رفته و گفتم فرزند شهید حاج مجید زینلی فرمانده گردان شما و همسرش فرزند شهید حاج احمد شجاعی پشت بیت الزهرا (س) نشسته‌اند، تشریف بیاورید احوالی از آن‌ها بپرسید. حاج قاسم گفت وقت اذان است. گفتم ۶ دقیقه مانده است. ایشان پای برهنه (کفش‌هایش جای دیگری بود) آمد آن‌ها را ملاقات کرد و به نماز هم رسید.

خاطره‌ای از مهر و محبت حاج قاسم با بچه‌ها به خصوص فرزندان شهدا دارید؟

مهربانی حاج قاسم از کودکی وقتی نصف مداد خود را در مدرسه به بچه‌های نیازمند می‌داد یا دفتر چهل برگ خود را ده برگ ده برگ درست می‌کرد و به دانش‌آموزان کم‌بضاعت می‌داد زبانزد بود. به یاد دارم یک بار برای درمان فرزند شهیدی بیست روز وقت گذاشت، یا برای حل مشکلات فرزند یک شهید در یک روز چهار بار تماس گرفت و پیگیر بود.

به نظرتان شهادت حاج قاسم چه پیامی برای ما داشت؟

به نظرم حاج قاسم شیشه عطری بود که وقتی

شهدا، سخاوتمندترین افراد بودند، مردم را صاحب انقلاب می‌دانست. در جمع مردم حاضر می‌شد و با آن‌ها عکس می‌گرفت. ده‌ها نفر از مسئولان او را برای سخنرانی دعوت می‌کردند، قبول نمی‌کرد در حالی که وقتی مادر یک شهید از او می‌خواست در سالگرد فرزندش شرکت کند حاج قاسم سرریا قبول می‌کرد حتی اگر کار داشت. هر جا مادران شهدا را می‌دید به خاک می‌افتاد و چادرشان را می‌بوسید.

بیشتر چه موضوعی حاج قاسم را

ناراحت می‌کرد؟

ناحقی‌ها، کج روی‌ها و کم توجهی به سیاست‌ها و سخنان رهبر عزیز ایشان را ناراحت می‌کرد. حاج قاسم از سستی‌ها و کم کاری‌ها به شدت دلخور و ناراحت بود. به نظرم حاج قاسم آن قدر در دوران دفاع مقدس آموزش دیده بود و با دیدن شهادت نیروها و یارانش و سختی‌ها و پیروزی‌ها در ۲۱ سال حضورش در نیروی قدس، کلاً خدایی شده بود. غم و غصه، قاطعیت و خشمش، شادی و آرامشش و حتی حرف زدنش خدایی بود. حشد الشعبی در تعریف حاج قاسم می‌گفت حاج قاسم عباس العراق. گفتیم چطور حاج قاسم عباس العراق است؟ برایمان تعریف کرد حاج قاسم به ما گفت نیروها را لب مرز ۶۳ کیلومتری جبهه النصره مرز سوریه و عراق ببرید و مستقر کنید. ما گفتیم این کار خودکشی است. حاج قاسم گفتند ببرید من به شما قول می‌دهم یک نفر کشته یا زخمی هم نمی‌شود و یک تیر هم شلیک نمی‌شود. وقتی به ۶۳ کیلومتری جبهه النصره رسیدیم فکر می‌کردیم حاج قاسم بالشگرش می‌آید، دیدیم فقط حاج قاسم و راننده‌اش آنجا هستند. به نظرم حاج قاسم خدایی حرف می‌زد و خدا به زبانش می‌آورد که چه صحبتی کند.

از سبک زندگی حاج قاسم برایمان

بگویید؟

حاج قاسم ساده زیست بود. روی زمین می‌نشست و